

خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۳۱۲ ، شنبه

۹ آذر ماه ۱۳۸۷

۴۰۰ تومان



خردسالان

دوست

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



صبرکن

۳



با من بیا ...

۱۸



صدای گریه

۴



یک کلاغ، چهل کلاغ

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۷



نقاشی

۲۲



بازی

۸



فرشته‌ها

۲۴



کاردستی

۱۰



بادبادک

۲۵



فرم اشتراک

۱۱



جدول

۲۷



ترانه‌های هیچ‌هایچ

۱۲



شامپوی شگفت‌انگیز

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: الفشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب- چهار راه کالج، شماره ۹۶۲-نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامنی بیا...



دوست من سلام.

من زرافه هستم. گردن و پاهایی بلند دارم. روی سرم دو تا شاخ کوچک دارم که از مو پوشیده شده است. غذای من برگ درختان است. و در هفته فقط یک یا دو بار آب می‌خورم. ما زرافه‌ها در کنار هم زندگی می‌کنیم. این طوری هم به ما خیلی خوش می‌گذرد، حیوانات وحشی جرأت نمی‌کنند به ما حمله کنند.

اما امروز تنهایی پیش تو آمده‌ام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. پس با من بیا ...





یک کلاغ

چهل کلاغ

یکی بود، یکی نبود.



کلاغ توی لانه‌اش، روی تخم‌ها نشسته

● مرجان کشاورزی آزاد

بود. لانه‌ی کلاغ بالای درختی زیبا و پر شاخ و برگ بود.

همه چیز آرام و زیبا بود، که ناگهان، صدای خش خش و فش فش

به گوش رسید. کلاغ به دور و بر نگاه کرد و یک مرتبه، چشمش به مار بلند

و بزرگی افتاد که آرام آرام روی شاخه‌ها می پیچید و به طرف او می آمد. کلاغ

خیلی ترسید. اگر برای جنگیدن با مار از لانه‌اش بیرون می رفت، ممکن بود مار

تخم‌ها را بخورد. اگر در لانه می ماند، ممکن بود با نیش مار زخمی بشود و نتواند از

تخم‌ها مراقبت کند. پس شروع کرد به قارقار کردن. با صدایی بلند قارقار می کرد.

کلاگی در آن نزدیکی بود. قارقار او را شنید و او هم قارقار کرد و کلاگی دیگر

و کلاگی دیگر. ناگهان چهل کلاغ در حالی که قارقار می کردند، به طرف

درخت پرواز کردند. آسمان از بال کلاغ‌ها سیاه شد. مار سایه‌ای

را بالای سرش دید. سایه‌ی چهل کلاغ که به طرف

او می آمدند. مار ترسید. او فکر



می کرد فقط با یک کلاغ باید بجنگد و

تخمها را بخورد، اما حالا چهل کلاغ

بالای سرش قارقار می کردند.

مار لرزید و از شاخه‌ی درخت

افتاد پایین و خیلی زود، لابه‌لای

علفها پنهان شد. با رفتن مار،

چهل کلاغ پرواز کردند و هر کدام به‌سویی

رفتند. از آن روز به‌بعد، مار به سراغ هیچ

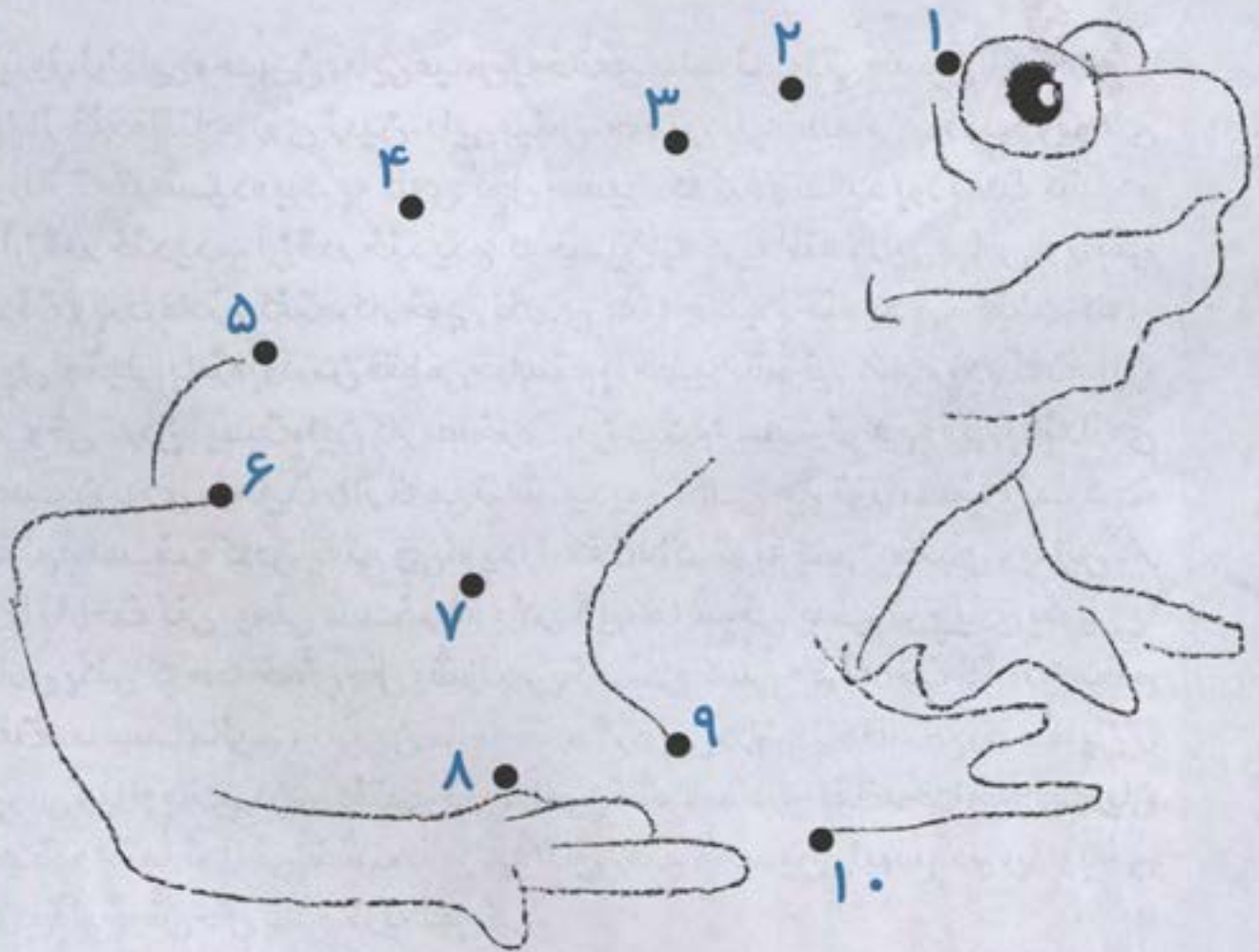
کلاغی نرفت. او می‌دانست یک کلاغ یعنی

چهل کلاغ!





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



دیروز، زن دایی و حسین و دایی عباس به خانه‌ی ما آمدند. وقتی حسین از در وارد شد من از خنده افتادم روی زمین. دایی عباس، حسین را به سلمانی برده بود و موهای او را از ته تراشیده بود. به کله‌ی کچل حسین که گرد و سفید بود دست کشیدم و آن قدر خندیدم، آن قدر خندیدم که حسین به گریه افتاد. دایی عباس او را بغل گرفت و برد. مادرم گفت: «کار خوبی نکردی که به حسین خندیدی.» گفتم: «کله‌ی کچل او خیلی بامزه بود. من فقط می‌خواستم با حسین شوخی کنم.» پدر گفت: «این شوخی کردن نیست. این کار مسخره کردن دیگران است. تو هم وقتی به اندازه‌ی حسین بودی موهایت را از ته می‌تراشیدیم، کسی هم تو را مسخره نمی‌کرد.» گفتم: «مسخره کردن یعنی چی؟» پدرم گفت: «اگر تو به کسی بخندی و با این کار او را ناراحت کنی، یعنی مسخره‌اش کرده‌ای. اما شوخی یعنی تو چیزی بگویی یا کاری بکنی که همه خوش حال بشوند و بخندند و کسی هم ناراحت نشود.» مادرم گفت: «ما مسلمانیم و در دین ما، مسخره کردن دیگران گناه است. پرو، حسین را بپوس و با او بازی کن.» گفتم: «خدا مرا می‌بخشد؟» مادرم گفت: «خدا خیلی مهربان است و حتماً تو را می‌بخشد.» من به اتاق رفتم و حسین را پوسیدم و با او بازی کردم. او خوش حال بود و گریه نمی‌کرد.



کلیک زدی دوباره
رفتی و برنگشتی
تو اون بالا بالاها
دنبال چی می‌گشتی؟

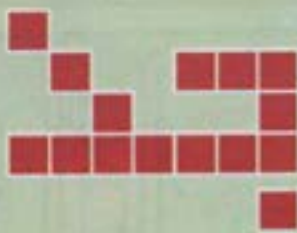
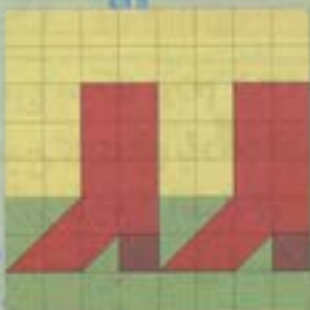
دست خودم که بودی
دُم درازی داشتی
به‌روی آسمون‌ها
پره‌ای بازی داشتی

ولی حالا دُم تو
گره خورده به شاخه
حالا فقط رفیق
با تو آقا کلاغه

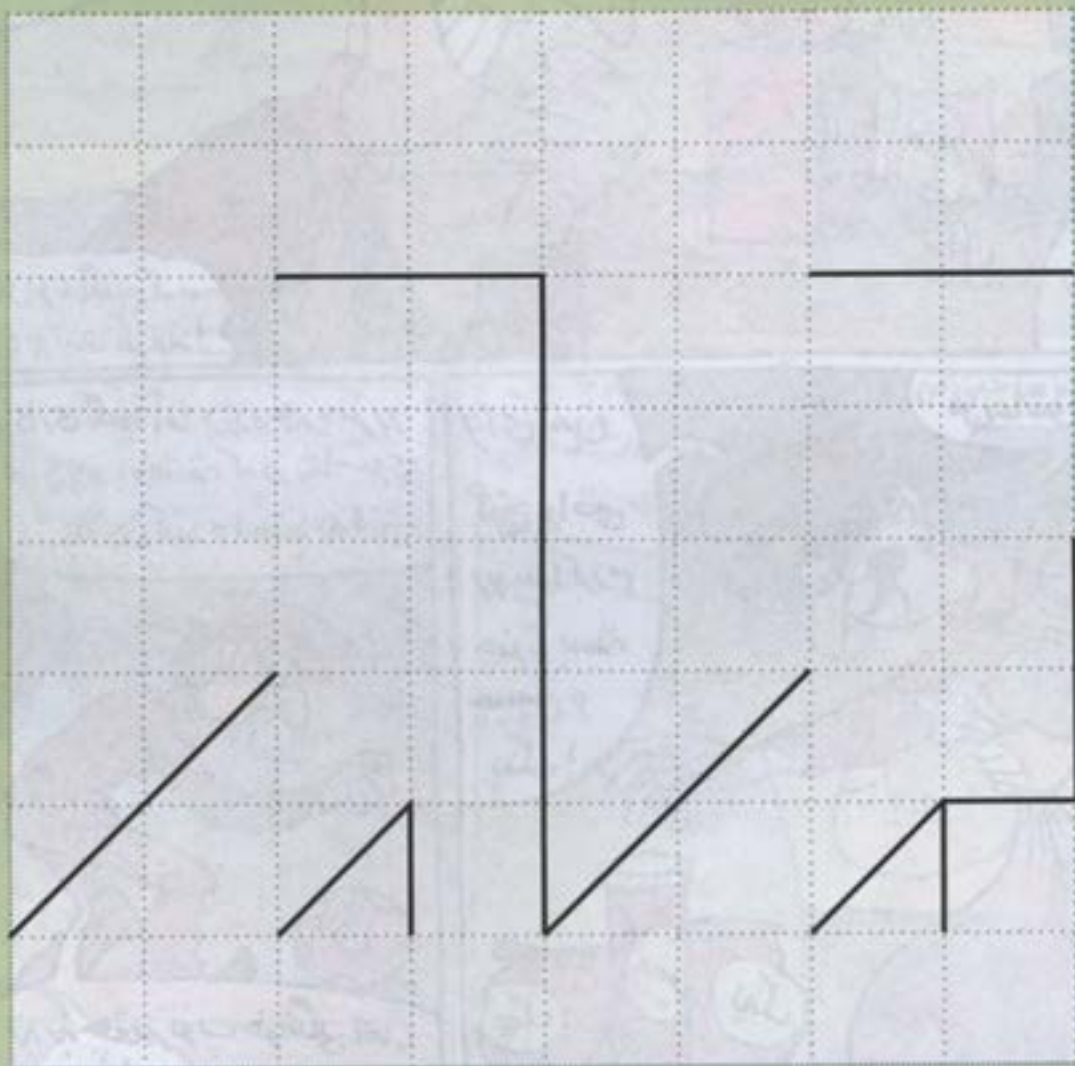
خدا کنه دوباره
دُمِت بیاد به‌دستم
بادبادک قشنگم
منتظر تو هستم.

شاهین ره‌نما

بادبادک



جدول را کامل و رنگ کن.





سلام! من بچه که بودم درس نخوندم هیچ کاری هم یاد نگرفتم پس الان دزد شدم! اینجا هم یک خانه پراز وسایل قیمتی است که کسی هم نروشن نیست!

بی وقت من رو نازده آخه قیمتی آه!

چقدر به ما مان و بیایا گفتیم که به مهمانی نروند و من رو تنها نگذارند!



وای بین گنج واقعی رو پیدا کردم چندتا بسته چیپس و پفک!

من عاشق طعمه هو لهام



اگر کاری نکنم آقا دزده هم چیز رو می دزده! وقتشه که از شامپوی نامرئی کننده استفاده کنم.

به به چقدر توپ خم شالی است

پوههاهاهاها!!! اون قوطی چپیس رو بگذار سر جاش آقا زرده!



یک... یک... یک شبیح!



فکر کردی به این راحتی می شه من رو گول زد بچه؟ یک ملاقه کشیدی روی سرت که یعنی مثلاً شبیح هستی؟



آره!

الان ملاقه رو می زخم بالاتا معلوم بشه که زیرش...



دالی!



آفرین! حالا قبل از این
که آدم خوبی بشی و دیگر
از دی تنگی این دفترچه
رو هم با خودت ببری!

چرا؟

همین که گفتم! حالا تا
نزدت برو! دیگه هم کار
بد تنگی ها!



چشم! چشم!
چشم! چشم!

هی هی هی! خیلی خوب شد هم آقا
از ده رفت که آدم خوبی بشی ...

و هم از دست دفترچه دیگه ام راحت شد! آخه
امروز یک نمره ی یازده گرفتم بودم که باید نشان
بابا می دادم ... آخیش!

یوفا!





صبر کن

به مامان گفتم: یک سیب به من می‌دهید؟
مامان گفت: صبر کن تا سیب را بشویم.
به بابا گفتم: برایم کتاب می‌خوانید؟
بابا گفت: صبر کن تا اخبار تلویزیون تمام شود.
ماشین باری من، هیچ وقت کاری ندارد تا من صبر کنم کارش تمام شود.
او همیشه می‌تواند با من بازی کند. ما با هم آن قدر بازی کردیم تا سیب
شسته شد و اخبار تمام شد. به ماشین باری گفتم: بازی پس است! صبر
کن تا من سیبم را بخورم، بابا برایم کتاب بخواند، بعد با هم بازی کنیم،
او دوباره گوشه‌ای نشست و صبر کرد!





با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



پروانه



عنکبوت




قورباغه







مگس


صدای گریه



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  می‌خواست به دشت برود، صدای گریه‌ای شنید. زیر برگ‌ها،




 نشسته بود و های های گریه می‌کرد.  پرسید: «چی شده جان! 



چرا گریه می‌کنی؟»  گفت: «هیچ کس مرا دوست ندارد.» از بالای شاخه‌ها




فریاد زد: «من تو را دوست دارم! تو خیلی خوش مزه‌ای!»  با شنیدن حرف‌های

 دوباره زارزار گریه کرد و گفت: «دیدی!  می‌خواهد مرا بخورد.» همین



موقع  از آب بیرون آمد و گفت: «جان! من هم تو را خیلی دوست دارم!»

و زبانش را دراز کرد که  را بگیرد، اما نتوانست.  با شنیدن صدای 

و دیدن زبان او دوباره های‌های و زارزار گریه کرد.  گفت: «گریه نکن 



جان!  و  با تو شوخی می‌کنند.»  گفت: «من که شوخی نکردم.»




 گفت: «من هم شوخی نکردم.»  به  گفت: «حالا دیدی. آن‌ها فقط

می‌خواهند مرا بخورند. نه  دوست من است و نه ، کمی فکر

کرد و گفت: «جان اگر قول بدهی نزدیک آشغال‌ها نشوی و دست و پایت را

کثیف نکنی من با تو دوست می‌شوم!»  با خوش حالی اشک‌هایش را پاک کرد و

گفت: «قول می‌دهم!»  گفت: «پس آماده باش تا به دشت گل‌ها برویم!» 

و  پرواز کردند و رفتند به دشت گل‌ها.  دوباره رفت توی آب و 

هم برگشت تا برای نهار تله بیاورد!

قصه‌ی تیغی لانه



و آقای جوجه تیغی، برای پیدا کردن لانه، به راه افتاد.



خانم جوجه تیغی گفت: «بچه‌ها به دنیا آمده‌اند! باید لانه‌ای گرم و نرم و راحت داشته باشیم.»



و به دشتی پر از گل رسید.



او از جاده‌های پر از ماشین گذشت.



خانم جوجه تیغی و بچه‌ها منتظر بودند.



اما لانه‌ای پیدا نکرد.



حالا آن‌ها در لانه‌ی جدیدشان خیلی خوش‌حال هستند. یک لانه‌ی گرم و نرم و راحت!



او خیلی خسته و تشنه بود. می‌خواست آب بخورد که یک لانه پیدا کرد!

بازی



شکل‌های مثل هم را داخل یک خط بسته بگذار.

اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۰۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان




برای درست کردن
این کار دستی یک
عدد نی لازم است.

شکل‌ها را از روی خط مشکی قیچی کن.
پشت یکی از شکل‌ها را چسب مایع بزن.
نی را روی آن بگذار و قسمت بعدی را به آن بچسبان.
حالا اگر نی را بین دو دست حرکت دهی ماهی تو
می‌رقصد.



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

ویا به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۳۵۷۷ - ۶۶۱۵۵۵۸

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضاء

دوستان عزیز لطفاً قسمت‌های مشخص شده را پر کنید و خودتان یک پاکت نامه با آن بسازید و برای ما بفرستید.



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

۶۶۶۶

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)



ترانه های هیچا هیچ

مصطفی رحماندوست



اتل و متل دویدیم
یه غول گنده دیدیم
از رو دیوار پریدیم
به باغ گل رسیدیم
باغی که رنگارنگه
هرچی داره قشنگه
باغ و بگیر تو قاب کن!
گلش رو بچین گلاب کن!
گلاب رو بده به غوله
غوله می شه کوتوله
غول رو تو شیشه خواب کن!
دل غوله رو کباب کن!

